

عنوان :

شهید حاج ابراهیم همت

تاریخ :

1392/08/24

زندگی نامه شهید حاج محمد ابراهیم همت

OB

دوران کودکی

به روز 12 فروردین سال 1334 ه.ش در شهرضا در خانواده مستضعف و متدین دنیا آمد. او در رحم مادر بود که پدر و مادرش عازم کربلائی معلی و زیارت قبر سالار شهیدان و دیگر شهدای آن دیار شدند و مادر با تنفس شمیم روحبخش کربلا، عطر عاشورایی را به این امانت الهی دمید.

محمد ابراهیم در سایه محبت های پدر و مادر پاکدامن، وارسته و مهربانش دوران کودکی را پشت سر گذاشت و بعد وارد مدرسه شد. در دوران تحصیلش از هوش استعداد فوق العاده ای برخوردار بود و با موفقیت تمام دوران دبستان و دبیرستان را پشت سر گذاشت.

هنگام فراغت از تحصیل به ویژه در تعطیلات تابستانی با کار و تلاش فراوان مخارج شخصی خود را برای تحصیل بدست می آورد و از این راه به خانواده زحمتکش خود کمک قابل توجهی می کرد. او با شور و نشاط و مهر و محبت و صمیمیتی که داشت به محیط گرم خانواده صفا و صمیمیت دیگری می بخشید.

پدرش از دوران کودکی او چنین می گوید: «هنگامی که خسته از کار روزانه به خانه برمی گشتم، می دیدم فرزندم تمامی خستگی ها و مرارت ها را از وجودم پاک می کرد و اگر شبی او را نمی دیدیم برایم بسیار تلخ و ناگوار بود.»

اشتیاق محمد ابراهیم به قرآن و فراگیری آن باعث می شد از مادرش با اصرار بخواهد که به او قرآن یاد بدهد و او را در حفظ سوره ها کمک کند. این علاقه تا حدی بود که از آغاز رفتن به دبیرستان توانست قرائت کتاب آسمانی قرآن را کاملاً فرا گیرد و برخی از سوره های کوچک را نیز حفظ کند.

دوران سربازی:

در سال 1352 مقطع دبیرستان را با موفقیت پشت سر گذاشت و پس از اخذ دیپلم با نمرات عالی در دانشسرای اصفهان به ادامه تحصیل پرداخت. پس از دریافت مدرک تحصیلی به سربازی رفت- به گفته خودش تلخترین دوران عمرش همان دو سال سربازی بود - در لشکر توپخانه اصفهان مسئولیت آشپزخانه را به عهده او گذاشته بودند.

ماه مبارک رمضان فرا رسید، ابراهیم در میان برخی از سربازان همفکر خود به دیگر سربازان پیام فرستاد که آنها هم اگر سعی کنند تمام روزهای رمضان را روزه بگیرند، می توانند به هنگام سحری به آشپزخانه بیایند. «ناجی» معدوم فرمانده لشکر، وقتی که از این توصیه ابراهیم و روزه گرفتن عده ای از سربازان مطلع شد، دستور داد همه سربازان به خط شوند و همگی بدون استثناء آب بنوشند و روزه خود را باطل کنند. پس از این جریان ابراهیم گفته بود: «اگر آن روز با چند تیر مغزم را متلاشی می کردند برایم گوارتر از این بود که با چشمان خود بینم که چگونه این از خدا بیخبران فرمان می دهند تا حرمت مقدسترین فریضه دینمان را بشکنیم و تکلیف الهی را زیر پا بگذاریم.»

اما این دوسال برای شخصی چون ابراهیم چندان خالی از لطف هم نبود؛ زیرا در همین مدت توانست با برخی از جوانان روشنفکر و انقلابی مخالف رژیم ستمشاهی آشنا شود و به تعدادی از کتب ممنوعه (از نظر ساواک) دست یابد.

مطالعه آن کتاب ها که مخفیانه و توسط برخی از دوستان، برایش فراهم می شد تاثیر عمیق و سازنده ای در روح و جان محمد ابراهیم گذاشت و به روشنایی اندیشه و انتخاب راهش کمک شایانی کرد. مطالعه همان کتاب ها و برخورد و آشنایی با بعضی از دوستان، باعث شد که ابراهیم فعالیت های خود را علیه رژیم ستمشاهی آغاز کند و به روشنگری مردم و افشای چهره طاغوت بپردازد.

دوران معلمی:

پس از پایان دوران سربازی و بازگشت به زادگاهش شغل معلمی را برگزید و در روستاها مشغول تدریس شد و به تعلیم فرزندان این مرز و بوم همت گماشت. ابراهیم در این دوران نیز با تعدادی از روحانیون متعهد و انقلابی ارتباط پیدا کرد و در اثر مجالست با آنها با شخصیت حضرت امام (ره) بیشتر آشنا شد. به دنبال این آشنایی و شناخت، سعی می کرد تا در محیط مدرسه و کلاس درس، دانش آموزان را با معارف اسلامی و اندیشه های انقلابی حضرت امام (ره) و پیرانش آشنا کند.

او در تشویق و ترغیب دانش آموزان به مطالعه و کسب بینش و آگاهی سعی و افری داشت و همین امور سبب شد که چندین نوبت از طرف ساواک به او اخطار شود. لیکن روح بزرگ و بی باک او به همه آن اخطارها بی اعتنا بود و هدف و راهش را بدون اندک تزلزلی پی می گرفت و از تربیت شاگردان خود لحظه ای غفلت نمی ورزید. با گسترش تدریجی

او در تشویق و ترغیب دانش آموزان به مطالعه و کسب بینش و آگاهی سعی و افری داشت و همین امور سبب شد که چندین نوبت از طرف ساواک به او اخطار شود. لیکن روح بزرگ و بی باک او به همه آن اخطارها بی اعتنا بود و هدف و راهش را بدون اندک تزلزلی پی می گرفت و از تربیت شاگردان خود لحظه ای غفلت نمی ورزید. با گسترش تدریجی

انقلاب اسلامی، ابراهیم پرچمداری جوانان مبارز شهرضا را برعهده گرفت. پس از انتقال وی به شهرضا برای تدریس در مدارس شهر، ارتباطش با حوزه علمیه قم برقرار شد و به طور مستمر برای گرفتن رهنمود، ملاقات با روحانیون و دریافت اعلامیه و نوار به قم رفت و آمد می کرد.

سخنرانی های پر شور و آتشین او علیه رژیم که بدون مصلحت اندیشی انجام می شد، مأمورین رژیم را به تعقیب وی واداشته بود، به گونه ای که او شهر به شهر می گشت تا از دستگیری در امان باشد. نخست به شهر فیروز آباد رفت و مدتی در آنجا دست به تبلیغ و ارشاد مردم زد. پس از چندی به یاسوج رفت. موقعی که در صدد دستگیری وی برآمدند به دوگنبدان عزیمت کرد و سپس به اهواز رفت و در آنجا سکنی گزید. در این دوران اقشار مختلف در اعتراض به رژیم ستمشاهی و اعمال وحشیانه اش عکس العمل نشان می دادند و ابراهیم احساس کرد که برای سازماندهی تظاهرات باید به شهرضا برگردد.

بعد از بازگشت به شهر خود در کنشاندن مردم به خیابان ها و انجام تظاهرات علیه رژیم، فعالیت و کوشش خود را افزایش داد تا اینکه در یکی از راهپیمایی های پرشور مردمی، قطعنامه مهمی که یکی از بندهای آن انحلال ساواک بود، توسط شهید همت قرائت شد. به دنبال آن فرمان ترور و اعدام ایشان توسط فرماندار نظامی اصفهان، سرلشکر معدوم «ناجی»، صادر گردید.

مأموران رژیم در هر فرصتی در پی آن بودند که این فرزند شجاع و رشید اسلام را از پای درآورند، ولی او با تغییر لباس و قیافه، مبارزات ضد دولتی خود را دنبال می کرد تا این که انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره)، به پیروزی رسید.

فعالیت های پس از پیروزی انقلاب :

شهید همت پس از پیروزی انقلاب در جهت ایجاد نظم و دفاع از شهر و راه اندازی کمیته انقلاب اسلامی شهرضا نقش اساسی داشت. او از جمله کسانی بود که سپاه شهرضا را با کمک دوتن از برادران خود و سه تن از دوستانش تشکیل داد.

آنها با تدبیر و درایت و نفوذ خانوادگی که در شهر داشتند مکانی را بعنوان مقر سپاه در اختیار گرفته و مقادیر قابل توجهی سلاح از شهربانی شهر به آنجا منتقل کردند و از طریق مردم، سایر مایحتاج و نیازمندیها را رفع کردند. به تدریج عناصر حزب الهی به عضویت سپاه در آمدند و هنگامی که مجموعه سپاه سازمان پیدا کرد، او مسئولیت روابط عمومی سپاه را به عهده داشت.

به همت شهید بزرگوار و فعالیت های شبانه روزی برادران پاسدار در سال 58، یایگان و اشرار اطراف شهرضا که به آزار و اذیت مردم می پرداختند، دستگیر و به دادگاه انقلاب اسلامی، تحویل داده شدند و شهر از لوٹ وجود افراد شرور و قاچاقچی پاکسازی گردید.

از کارهای اساسی ایشان در این مقطع، سامان بخشیدن به فعالیتهای فرهنگی، تبلیغی منطقه بود که درآگاه ساختن جوانان و ایجاد شور انقلابی تاثیر بسزایی داشت.

اواخر سال 58 برحسب ضرورت و به دلیل تجربیات گرانبهای او در زمینه امور فرهنگی به خرمشهر و سپس به بندر چابهار و کنارک (در استان سیستان و بلوچستان) عزیمت کرد و به فعالیت های گسترده فرهنگی پرداخت. نقش شهید در کردستان و مقابله با ضد انقلاب:

شهید همت در خرداد سال 1359 به منطقه کردستان که بخش هایی از آن در چنگال گروهکهای مزدور گرفتار شده بود، اعزام گردید. ایشان با توکل به خدا و عزمی راسخ مبارزه بی امان و همه جانبه ای را علیه عوامل استکبار جهانی و گروهکهای خود فروخته در کردستان شروع کرد و هر روز عرصه را بر آنها تنگتر می نمود. از طرفی در جهت جذب مردم محروم گرد و رفع مشکلات آنان به سهم خود تلاش داشت و برای مقابله با فقر فرهنگی منطقه اهتمام چشمگیری از خود نشان می داد تا جایی که هنگام ترک آنجا، مردم منطقه گریه می کردند و حتی تحصن نموده و نمی خواستند از این بزرگوار جدا شوند.

رشادت های او در برخورد با گروهک های یاعی قابل تحسین و ستایش است. براساس آماری که از یادداشت های آن شهید به دست آمده است، سپاه پاسداران پاره از مهر 59 تا دیماه 60 (بافرماندهی مدبرانه او) عملیات موفق در خصوص پاکسازی روستاها از وجود اشرار، آزاد سازی ارتفاعات و درگیری با نیروهای ارتش بعث داشته است. شهید همت و دفاع مقدس:

پس از شروع جنگ تحمیلی از سوی رژیم متجاوز عراق، شهید همت به صحنه کارزار وارد شد و در طی سالیان حضور در جبهه های نبرد، خدمات شایان توجهی برجای گذاشت و افتخارها آفرید.

او و سردار رشید اسلام، حاج احمد متوسلیان، به دستور فرماندهی محترم کل سپاه ماموریت یافتند ضمن اعزام به جبهه جنوب، تیپ محمد رسول الله (ص) را تشکیل دهند.

در عملیات سراسری فتح المبین، مسئولیت قسمتی از کل عملیات به عهده این سردار دلاور بود. موفقیت عملیات در منطقه کوهستانی «شاوریه» مرهون ایثار و تلاش این سردار بزرگ و همزمان اوست.

شهید همت در عملیات پیروزمند بیت المقدس در سمت معاونت تیپ محمد رسول الله (ص) فعالیت و تلاش تحصین برانگیزی را در شکستن محاصره جاده شلمچه - خرمشهر انجام داد و به حق می توان گفت که او و یگان تحت امرش سهم بسزایی در فتح خرمشهر داشته اند و با اینکه منطقه عملیاتی دشت بود، شهید حاج همت با استفاده از بهترین تدبیر نظامی به نحو مطلوبی فرماندهی کرد.

در سال 1361 با توجه به شعله ور شدن آتش فتنه و جنگ در جنوب لبنان به منظور یاری رساندن به مردم مسلمان و مظلوم لبنان که مورد هجوم ناجوانمردانه رژیم صهیونیستی قرار گرفته بود راهی آن دیار شد و پس از دو ماه حضور در این خطه به میهن اسلامی بازگشت و در محور جنگ و جهاد قرار گرفت.

با شروع عملیات رمضان در تاریخ 1361/4/23 در منطقه «شرق بصره» فرماندهی تیپ 27 حضرت رسول اکرم (ص) را بر عهده گرفت و بعدها با ارتقای این یگان به لشکر، تا زمان شهادتش در سمت فرماندهی انجام وظیفه نمود. پس از آن در عملیات مسلم بن عقیل و محرم - که او فرمانده قرارگاه ظفر بود - سلحشورانه با دشمن زبون جنگید. در عملیات والفجر مقدماتی بود که شهید حاج همت، مسئولیت سپاه یازدهم قدر را که شامل لشکر 27 حضرت محمد رسول الله (ص)، لشکر 31 عاشورا، لشکر 5 نصر و تیپ 10 سید الشهداء (ع) بود، بر عهده گرفت.

سرعت عمل و صلابت رزمندگان لشکر 27 تحت فرماندهی ایشان در عملیات والفجر 4 و تصرف ارتفاعات کانی مانگه در آن مقاطع از خاطره ها محو نمی شود.

صلابت، اقتدار و استقامت فراموش نشدنی این شهید و الامقام و رزمندگان لشکر محمد رسول الله (ص) در جریان عملیات خیبر در منطقه طلائی و تصرف جزایر مجنون و حفظ آن با وجود پاتک های شدید دشمن، از افتخارات تاریخ جنگ محسوب می گردد.

مقاومت و پایداری آنان در این جزایر به قدری تحسین بر انگیز بود که حتی فرمانده سپاه سوم عراق در یکی از اظهاراتش گفته بود:

«... ما آنقدر آتش بر جزایر مجنون فرو ریختیم و آنچنان آنجا را بمباران شدید نمودیم که از جزایر مجنون جز تلی از خاکستر چیز دیگری باقی نیست!»

اما شهید همت بدون هراس و ترس از دشمن و با وجود بی خوابی های مکرر همچنان به ادای تکلیف و اجرای فرمان حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر حفظ جزایر می اندیشید و خطاب به برادران بسیجی می گفت:

«برادران، امروز مساله ما، مساله اسلام و حفظ و حراست از حریم قرآن است. بدون تردید یا همه باید پرچم سرخ عاشورایی حسین (ع) را به دوش کشیم و قداست مکتبمان، مملکت و ناموسمان را پاسداری و حراست کنیم و با گوشت و خون به حفظ جزیره، همت نماییم، یا اینکه پرچم ذلت و تسلیم را در مقابل دشمنان خدا بالا ببریم و این ننگ و بدبختی را به دامن مطهر اعتقادمان روا داریم، که اطمینان دارم شما طالبان حریت و شرف هستید، نه ننگ و بدنامی.»

ویژگی های برجسته شهید:

او عارفی وارسته، ایثارگری سلحشور و اسوه ای برای دیگران بود که جز خدا به چیز دیگری نمی اندیشید و به عشق رسیدن به هدف متعالی و کسب رضای خدا و حضرت احدیت، شب و روز تلاش می کرد و سخت ترین و مشکل ترین مسئولیت های نظامی را با کمال خوشرویی و اشتیاق و آرامش خاطر می پذیرفت.

سردار سرلشکر رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درباره وی چنین می گوید:

«او انسانی بود که برای خدا کار می کرد و اخلاص در عمل از ویژگی های بارز او بود، ایشان یکی از افراد درجه اولی بود که همیشه ماموریت های سنگین بر عهده اش قرار داشت. حاج همت مثل مالک اشتر بود که با خضوع و خشوعی که در مقابل خدا و در برابر دلاورمردان بسیجی داشت، در مقابله با دشمن همچون شیر غرآن از مصادیق «اشداء علی الکفار، رحماء بینهم» بود. همت کسی بود که برای این انقلاب همه چیز خودش را فدا کرد و از زندگی گذشت. او واقعاً به امر ولایت اعتقاد کامل داشت و حاضر بود در این راه جان بدهد، که عاقبت هم چنین کرد. همیشه سفارش می کرد که دستورات را باید موبه مو اجرا کرد. وقتی دستوری هر چند خلاف نظرش به وی ابلاغ می شد، از آن دفاع می کرد. ابراهیم از زمان طفولیت، روحی لطیف، عبادی و نیایشگر داشت.»

پدر بزرگوارش می گوید:

«محمد ابراهیم از سن 10 سالگی تا لحظه شهادت در تمام فراز و نشیب های سیاسی و نظامی، هرگز نمازش ترک نشد. روزی از یک سفر طولانی و خسته کننده به منزل بازگشت. پس از استراحت مختصر، شب فرا رسید. ابراهیم آن شب را به همه خستگی هایش تا پگاه، به نماز و نیایش ایستاد ووقتی مادرش او را به استراحت سفارش نمود، گفت: مادر! حال عجیبی داشتم. ای کاش به سراغم نمی آمدی و آن حالت زیبای روحانی را از من نمی گرفتی.»

این انسان پارسا تا آخرین لحظات حیات خود، دست از دعا و نیایش بر نداشت. نماز اول وقت را بر همه چیز مقدم می شمرد و قرآن و توسل برنامه روزانه او بود. او به راستی همه چیز را فدای انقلاب کرده بود. آن چیزی که برای او مطرح نبود خواب و خوراک و استراحت بود. هر زمان که برای دیدار خانواده اش به شهرضا می رفت، در آنجا لحظه ای از گره گشایی مشکلات و گرفتاری های مردم باز نمی ایستاد و دائماً در اندیشه انجام خدمتی به خلق الله بود.

شهید همت آنچنان با جبهه و جنگ عجیب شده بود که در طول حیات نظامی خود فرزند بزرگش را فقط شش بار و فرزند کوچکتر خود را تنها یکبار در آغوش گرفته بود.

او بسان شمع می سوخت و چونان چشمه ساران در حال جوشش بود و یک آن از تحرک باز نمی ایستاد. روحیه ایثار و استقامت او شگفت انگیز بود. حتی جیره و سهمیه لباس خود را به دیگران می بخشید و با همان کم، قانع بود و در پاسخ کسانی که می پرسیدند چرا لباس خود را که به آن نیازمند بودی، بخشیدی؟ می گفت: «من پنج سال است که یک اورکت دارم و هنوز قابل استفاده است!»

او فرماندهی مدیر و مدبر بود. قدرت عجیبی در مدیریت داشت. آن هم یک مدیریت سالم در اداره کارها و نیروها. با وجود آنکه به مسائل عاطفی و نیز اصول مدیریت احترام می گذاشت و عمل می کرد، در عین حال هنگام فرماندهی قاطع بود. او نیروهای تحت امر خود را خوب توجیه می کرد و نظارت و پیگیری خوبی نیز داشت. کسی را که در انجام دستورات کوتاهی می نمود بازخواست می کرد و کسی را که خوب عمل می کرد تشویق می نمود.

بینش سیاسی بُعد دیگری از شخصیت والای او به شمار می رفت. به مسائل لبنان و فلسطین و سایر کشورهای اسلامی بسیار می اندیشید و آنچنان از اوضاع آنجا مطلع بود که گویی سالیان درازی در آن سامان با دشمنان خدا و رسول(ص) در ستیز بوده است. او با وجود مشغله فراوان از مطالعه غافل نبود و نسبت به مسائل سیاسی روز شناخت وسیعی داشت.

از ویژگی های اخلاقی شهید همت برخورد دوستانه او با بسیجیان جان برکف بود. به بسیجیان عشق می ورزید و همواره در سخنانش از این مجاهدان مخلص تمجید و قدرشناسی می کرد. «من خاک پای بسیجیان هم نمی شوم. ای کاش من یک بسیجی بودم و در سنگر نبرد از آنان جدا نمی شدم.»

وقتی در سنگر های نبرد، غذای گرم برای شهید همت می آوردند سوال می کرد: آیا نیروهای خط مقدم و دیگر اعضای هم‌زمان در سنگرها همین غذا را می خورند یا خیر؟ و تا مطمئن نمی شد دست به غذا نمی زد.

شهید همت همواره برای رعایت حقوق بسیجیان به مسئولان امر تاکید و توصیه داشت. او که از روحیه ایثار و استقامت کم نظیری برخوردار بود، با برخوردها و صفات اخلاقی اش در واقع معلمی نمونه و سرمشقی خوب برای پاسداران و

بسیجیان بود و خود به آنچه می گفت، عمل می کرد. عشق و علاقه نیروها به او نیز از همین راز سرچشمه می گرفت. برای شهید همت مطرح نبود که چکاره است، فرمانده است یا نه. همت یک رزمنده بود، همت هم مرد جنگ بود و هم معلمی وارسته.

نحوه شهادت:

شهید همت در جریان عملیات خیبر به برادران گفته بود: «باید مقاومت کرده و مانع از بازپسگیری مناطق تصرف شده، توسط دشمن شد. یا همه اینجا شهید می شویم و یا جزیره مجنون را نگه می داریم.»

رزمندگان لشکر نیز با تمام توان در برابر دشمن مردانه ایستادگی کردند. حاجی جلو رفته بود تا وضع جبهه توحید را از نزدیک بررسی کند، که گلوله توپ در نزدیکی اش اصابت می کند و این سردار دلاور به همراه معاونش، شهید اکبر زجاجی، دعوت حق را لبیک گفتند و سرانجام در 24 اسفند سال 62 در عملیات خیبر به لقاء خداوند شتافتند.